



Metaphysics

University of Isfahan E-ISSN: 2476-3276

Vol. 16, Issue 2, No. 38, Autumn and Winter 2024

(Research Paper)

nnn eeeeeæ ”” ee trrppoooooooooooo ooo
””””” ””””” ””””” ””””” ””””” IIIIIIIII II y

Alireza Hassanpoor⁻

Department of Islamic Theology and Philosophy, Faculty of Theology and Islamic Teachings, Ilam University, Ilam, Iran.

Ahmadali Heydari

Department of Philosophy, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Abstract

Heterophenomenology is a term that Daniel Dennett coined against Husserl's phenomenology, and its purpose is to study the problem of consciousness from a third-person perspective, as it is common in natural sciences. Dennett criticizes Husserl's phenomenology due to its reliance on introspection and first-person perspective, as well as the impossibility of creating consensus. The result of this is skepticism, solipsism, and relativism. According to Dennett, the only appropriate and agreeable method for studying consciousness is to focus from a third-person point of view on the processes that go on in the brain and are not available through introspection and from a first-person point of view. Accordingly, Dennett proposes the model of multiple drafts in opposition to the Cartesian Theater to investigate consciousness, according to which all types of perception, thinking, and mental activity in the brain are accompanied by multi-directional processes of interpretation, description, and development within sensory data. In this article, the claim is defended that the criterion of essentialism to distinguish introspection from the phenomenological method, considering Dennett's opposition to any essentialist approach to studying consciousness, is not effective. In addition, the priority of the third-person approach leaves no room for a phenomenological science based on the third-person perspective.

Keywords: Phenomenology, Heterophenomenology, Introspection, Consciousness, Daniel Dennett, Husserl.

⁻ Corresponding Author

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



[10.22108/MPH.2024.139965.1527](https://doi.org/10.22108/MPH.2024.139965.1527)



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



دوفصلنامه علمی متافیزیک

سال شانزدهم، شماره دوم (پیاپی ۳۸)، پاییز و زمستان ۱۴۰۳، ص ۱۱۹-۱۰۱

تاریخ وصول: ۱۴۰۲/۰۷/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۷

(مقاله پژوهشی)

پدیدارشناسی ناظر به دیگری از دیدگاه دنیل دنت:

نقد دنت بر پدیدارشناسی هوسرل

علیرضا حسن پور*

گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

احمدعلی حیدری

گروه فلسفه، دانشکده ادبیات فارسی و زبان های خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

چکیده

پدیدارشناسی ناظر به دیگری اصطلاحی است که دنیل دنت در مقابل پدیدارشناسی هوسرل وضع کرد و هدف آن بررسی مسأله آگاهی است از منظر سوم شخص، آن گونه که در علوم طبیعی رواج دارد. دنت پدیدارشناسی هوسرل را به علت اتکای آن بر درون‌نگری و منظر اول شخص و نیز عدم امکان ایجاد اجماع مورد انتقاد قرار می‌دهد. نتیجه این امر شکاکیت، خودتنهاگرایی و نسبی‌گرایی است. به نظر دنت، یگانه روش مناسب و قابل اجماع برای پژوهش درباره آگاهی این است که از منظر سوم شخص بر فرایندهایی که در مغز جریان دارند و از راه درون‌نگری و از دیدگاه اول شخص در دسترس نیستند، تمرکز کنیم. بر همین اساس، دنت الگوی پیش‌نویس‌های چندگانه را در تقابل با تماشاخانه دکارتی برای بررسی مسأله آگاهی پیشنهاد می‌کند که طبق آن، همه انواع ادراک و تفکر و فعالیت ذهنی در مغز با فرایندهای چندجهتی موازی تفسیر و شرح و بسط درون‌دادهای حسی همراه می‌شوند. در این مقاله، از این ادعا دفاع شده است که ملاک ذات‌نگری برای تفکیک روش درون‌نگری از پدیدارشناسی، با توجه به مخالفت دنت با هر گونه رویکرد ذات‌گرایانه در بررسی مسأله آگاهی، کارایی ندارد. به علاوه، اولویت رویکرد سوم شخص از نظر دنت مجاللی را برای علم پدیدارشناختی مبتنی بر منظر سوم شخص باقی نمی‌گذارد.

واژگان کلیدی: پدیدارشناسی، پدیدارشناسی ناظر به دیگری، درون‌نگری، آگاهی، دنیل دنت، هوسرل.

نویسنده مسئول



۱- مقدمه

دیگر اثبات شده است و نتایجی قابل آزمون و اجماع‌پذیر به بار آورده است. دنت این روش جایگزین پدیدارشناسی هوسرلی را «پدیدارشناسی ناظر به دیگری» می‌نامد که بنا است از منظر سوم‌شخص و بی‌طرفانه پدیده آگاهی را بررسی کند. هدف این جستار تقریر و تحلیل و ارزیابی انتقادهای دنت بر پدیدارشناسی هوسرل و جایگزین خود او، یعنی پدیدارشناسی ناظر به دیگری است. برای این منظور، نخست، به نسبت بین پدیدارشناسی و درون‌نگری که نقطه ثقل انتقادهای دنت از پدیدارشناسی هوسرل است، اشاره می‌کنیم. سپس، ایرادها و کاستی‌های روش پدیدارشناختی هوسرل را از منظر دنت شرح خواهیم داد و پس از آن، روایت او از پدیدارشناسی ناظر به دیگری را ارائه خواهیم کرد. در ادامه، پاسخ‌های مدافعان پدیدارشناسی هوسرل به دنت و در پایان، ارزیابی و تحلیل نهایی را مطرح خواهیم کرد. گفتنی است، تا کنون کتاب یا مقاله‌ای با این موضوع و رویکرد منتشر نشده است.

۲- پدیدارشناسی و درون‌نگری

درون‌نگری چیست و آیا پدیدارشناسی مبتنی بر درون‌نگری است؟ درون‌نگری در روان‌شناسی قرن نوزدهم روشی بود برای بررسی تجربه‌ها و حالات درونی فاعل شناسا توسط خود او با هدف درک این حالات به عنوان رویدادهایی جزئی و بالفعل که در ذهن رخ می‌دهند. درون‌نگری به این معنا سه مؤلفه دارد: نخست اینکه فاعل شناسا (ذهن) و متعلق شناسایی (حالات ذهن) یک چیز است؛ دوم اینکه فاعل شناسا موضوع شناسایی خود را به عنوان امور جزئی، گذرا و واقعاً موجود در نظر می‌گیرد؛ و سوم

پدیدارشناسی هوسرل^۱ از زمان تأسیس در دهه نخست سده بیستم، به ویژه پس از چرخش استعلایی هوسرل در کتاب *ایده‌ها ۱* با مخالفت‌ها و انتقادهای بسیاری مواجه شد. بیشتر این انتقادهای از سوی متفکرانی مطرح شد که در زمره شاگردان هوسرل بودند، در درون جنبش پدیدارشناسی قرار داشتند و هر یک پدیدارشناسی را به عنوان یک روش در جهت ویژه پیش بردند. وجه مشترک همه این متفکران این بود که هم‌داستان با هوسرل، با طبیعت‌گرایی و علم‌گرایی مخالفت می‌کردند و هر یک به اقتضای مسأله بنیادی مورد بحث خود به حوزه‌ای قائل بودند که شناخت آن خارج از دسترس روش علوم طبیعی است. به این ترتیب، می‌توان گفت انتقادهای آن‌ها از هوسرل از دیدگاهی درون‌سیستمی بود. اما در نیمه دوم سده بیستم، دنت^۲ از منطری برون‌سیستمی تحت عنوان «پدیدارشناسی ناظر به دیگری»^۳ که رویکردی از منظر سوم‌شخص به مسأله آگاهی است، به مخالفت با پدیدارشناسی هوسرلی یا آنچه وی پدیدارشناسی ناظر به خود^۴ می‌نامید، برخاست و انتقادهایی اساسی را علیه روش ضد طبیعت‌گرایانه و از نظر دنت، درون‌نگرانه هوسرل در بحث درباره آگاهی مطرح کرد. به نظر دنت، راهی که هوسرل در بررسی پدیده آگاهی در پیش گرفته است، چنان نامطمئن و متزلزل است که نه به اجماع بین پدیدارشناسان می‌انجامد و نه گزاره‌ای را که به طور همگانی صادق و قابل آزمون و توجیه باشد به دست می‌دهد و حاصل آن چیزی نیست جز شکاکیت پدیدارشناختی. بنابراین، ما برای شناخت پدیده آگاهی به رویکردی دیگر نیاز داریم که موفقیت آن در علوم

³ heterophenomenology⁴ autophenomenology¹ Husserl² Daniel Dennett

پدیدارشناسی مبتنی بر درون‌نگری نیست. برای مثال، او در کتاب سوم / ایده‌ها می‌نویسد:

اجازه دهید وضعیت را دقیق‌تر ملاحظه کنیم. این بیش از پیش ضروری‌تر است، زیرا در حال حاضر نتیجه طبیعت‌گرایی که در میان روان‌شناسان، همچنان که در میان همه دانشمندان علوم طبیعی، بسیار غلبه دارد، سوءفهمی تقریباً عام در رابطه با معنای پدیدارشناسی و دستاوردهای احتمالی آن برای علم روان‌شناختی در باب تجربه است. این امر با این دیدگاه اساساً نادرست پیوند دارد که پدیدارشناسی عبارت است از اعاده روش مشاهده درونی یا تجربه درونی بی‌واسطه به طور عام. فقط به این شیوه آن انکارهای ادیبانه و سطحی این ادعا توضیح داده می‌شوند که پدیدارشناسی به واسطه ویژگی ویژه خودش، راه را برای اصلاح بنیادی و اساساً جدید، به معنای دقیق کلمه، در روان‌شناسی (و از سوی دیگر، در فلسفه) هموار می‌کند و باید چنین کند (Husserl, 1980, p. 33).

هوسرل از این نظر، کار خود را در پدیدارشناسی خود متمایز از کار روان‌شناسان تجربی می‌داند. تمایز اصلی این دو دانش عمده‌تاً به ویژگی دوم درون‌نگری مربوط است؛ زیرا پدیدارشناسی به روایت هوسرل دانشی ذات‌نگر و غیرتجربی است، در حالی که روان‌شناسی با پدیده‌های جزئی و موجود در عالم واقع سروکار دارد. البته چنین نیست که درون‌نگری هیچ نسبتی با پدیدارشناسی نداشته باشد و همچنان که برخی از مفسران گفته‌اند، درون‌نگری ممکن است نقطه آغاز تأملات پدیدارشناختی باشد، اما

اینکه به علت بی‌واسطگی شناسنده و متعلق شناسایی امکان خطا در آن وجود ندارد.

در سنت پدیدارشناسی، اولین بار برنتانو^۵ «ادراک درونی»^۶ را در مقابل درون‌نگری مطرح کرد. برنتانو با هیوم^۷ اتفاق نظر داشت، مبنی بر اینکه ما هرگز نمی‌توانیم «خود» یا «نفس» را برحسب هیچ یک از حالات آن در درون‌نگری درک کنیم. به نظر او، ما نمی‌توانیم حالات ذهنی خودمان را در حالی که واجد آن‌ها هستیم، مشاهده کنیم. در عوض، درون‌نگری فقط پدیده‌هایی را که در صدد مطالعه آن‌ها است، تحریف می‌کند: ما نمی‌توانیم خشم خود را بدون جرح و تعدیل آن به نحوی از انحا مشاهده کنیم. برنتانو در تمایزگذاری خود بین ادراک درونی و درون‌نگری تحت تأثیر این ایده ارسطویی بود که زمانی که عقل در تفکر درباره شیئی فعلیت پیدا می‌کند، در عین حال به صورت بالعرض خودش را ادراک می‌کند. پس، ادراک دیگری ملزم است با خودآگاهی که به صورت مطلق و بدیهی داده می‌شود (Moran, 2000, p. 41). نکته مهم در پدیدارشناسی هوسرل این است که نه فقط امکان این نوع خودآگاهی پذیرفته می‌شود، بلکه وجود آن برای تأسیس مبنای شک‌ناپذیر شناخت و درک ذات پدیده‌های آگاهانه ضروری نیز است؛ زیرا اگر چنین امر ضروری را مفروض نگیریم، امکان وجود علوم ذات‌نگر^۸ از جمله ریاضیات و منطق منتفی خواهد شد و در دام طبیعت‌گرایی و روان‌شناسی‌گرایی خواهیم افتاد که چنین علمی را در حد علوم طبیعی واقع‌نگر استقرائی و احتمالی تقلیل خواهند داد. بنابراین، هوسرل در جای‌جای آثار خود تأکید و تصریح می‌کند

⁷ Hume
⁸ eidetic

⁵ Brentano
⁶ inner perception

علوم دیگر، با رویدادهای جزئی بالفعل به عنوان امور واقعی سروکار دارد.

در حقیقت، دغدغه هوسرل در پدیدارشناسی در رابطه با آگاهی بیشتر شبیه رویکرد منطق دانانی مانند فرگه^{۱۱} به قوانین منطق و ریاضیات است تا رویکرد روان‌شناسان تجربی به حالات ذهنی. فرگه در یکی از آثار متأخر خود می‌نویسد: «وظیفه منطق دان و ریاضی دان پژوهش درباره خود ذهن^{۱۲} است نه اذهان^{۱۳}. این تمایز برای هوسرل نیز اهمیت اساسی دارد و به معنای مخالفت او با طبیعت‌گرایی در رابطه با آگاهی است. هم فرگه و هم هوسرل اصرار داشتند که روان‌شناسی ربطی به منطق ندارد و قوانین منطقی از سنخ قوانین روان‌شناختی نیستند (Cerbone, 2012, p. 9) و کار پدیدارشناسی به عنوان یک دانش ذات‌نگر از نوع منطق و ریاضیات، توصیف فرایندهای ذهنی از طریق درون‌نگری نیست.

۳- نقد پدیدارشناسی به مثابه درون‌نگری

پس از بررسی ماهیت درون‌نگری و نسبت آن با پدیدارشناسی هوسرل، پرسش این است که ذیل دنت چه برداشتی از درون‌نگری دارد و چرا پدیدارشناسی را مبتنی بر این روش می‌داند؟ دنت در مقابل پدیدارشناسی یا به تعبیر او «پدیدارشناسی ناظر به خود» هوسرل، «پدیدارشناسی ناظر به دیگری» را به عنوان جایگزینی برای منظر اول‌شخص پدیدارشناسی هوسرلی در تبیین مسأله آگاهی با روش علمی و از منظر سوم‌شخص پیشنهاد می‌کند. البته دنت تأکید می‌کند پدیدارشناسی ناظر به دیگری ابداع او نیست، بلکه عنوانی است برای رویه‌ای از قبل موجود در

پدیدارشناسی محدود به داده‌های درون‌نگرانه نیست. در حقیقت، روش پدیدارشناختی از دو جنبه از واررسی‌های درون‌نگرانه فراتر می‌رود. نخست اینکه پدیدارشناس، برخلاف روان‌شناس، تجربه‌ها را به عنوان رویدادهای نفسانی بالفعل و واقعاً موجود بررسی نمی‌کند. در عوض، اپوخه^۹ و تقلیل پدیدارشناختی به این معنا است که پدیدارشناس وجود بالفعل موجودات از جمله خود حالات ذهنی را به حالت تعلیق در می‌آورد و بر تجربه‌ها به عنوان تجربه‌های ممکن از نوعی ویژه تمرکز می‌کند. دوم اینکه پدیدارشناس ذات و ساختار تجربه آگاهانه را به طور عام، و نه به طور جزئی، بررسی می‌کند (Drummond, 2007, p. 115). به عبارت دیگر، درون‌نگری نوعی معطوف کردن نگاه به درون است با هدف بررسی دسته‌ای از رویدادهای درونی که در ذهن رخ می‌دهند (Cerbone, 2012, p. 8)، در حالی که پدیدارشناسی به ساختارهای ذاتی آگاهی توجه می‌کند.

هوسرل روش پدیدارشناسی را تأمل بازتابی^{۱۰} می‌نامد. در پدیدارشناسی، ما درباره فعالیت ذهنی مرتبه اول خودمان تأمل می‌کنیم و این فعالیت را به عنوان موجودی مطلق درک می‌کنیم. اکنون ما کاملاً درگیر افعال مرتبه دوم هستیم؛ افعالی که داده آن‌ها، قلمرو نامحدود فرایندهای ذهنی مطلق - قلمروی بنیادی پدیدارشناسی - است (Husserl, 1998, p. 114). بنابراین، «روش پدیدارشناختی منحصرراً در افعال تأمل بازتابی محقق می‌شود» (Husserl, 1998, p. 174). پس، هوسرل بین درون‌نگری و تأمل بازتابی تمایز می‌گذارد و مشخصه دومی را ادراک ذات می‌داند. در حالی که درون‌نگری، مانند روش‌های

¹² the mind

¹³ minds

⁹ epoché

¹⁰ reflection

¹¹ Frege

علوم شناختی. او می‌نویسد پدیدارشناسی ناظر به دیگری

برای همه ما، غیرمتخصص و دانشمند، به یک اندازه آشناست، اما باید با احتیاط بیش از حد آن را مطرح کنیم و دقیقاً بیان کنیم پیش‌فرض آن چیست و حاکی از چیست، زیرا مستلزم برداشتن یک گام بسیار بزرگ نظری است. پس، در اینجا راهی بی‌طرفانه است که از علم فیزیکی عینی و تأکید آن بر دیدگاه سوم‌شخص به روش توصیف پدیدارشناختی می‌انجامد که می‌تواند (علی‌الاصول) حق مطلب را درباره خصوصیت‌ترین و بیان‌ناپذیرترین تجربه‌های شخصی [سوبژکتیو] ادا کند، در حالی که هرگز دغدغه‌های روش‌شناختی علم را کنار نگذارد (Dennett, 1991, p. 72).

به نظر دنت، «هنوز باقیمانده‌ای از شکاکیت، اضطراب و سردرگمی درباره چگونگی بررسی این پدیده مخاطره‌آمیز [آگاهی] به شیوه علمی وجود دارد» (Dennett, 1982, p. 159). این خطرات مطالعه آگاهی عمدتاً میراث آن چیزی است که دنت کوشش‌های بسیار فراوان شکست‌خورده تلقی می‌کند. آگاهی مانند کوهستانی باشکوه و فریبنده است که پر از جسدهای کسانی است که می‌کوشند به قله‌های آن صعود کنند و با وجود تلاش‌های بسیار فیلسوفان، روان‌شناسان و دانشمندان علوم اعصاب همچنان فرار است. از بین این سه گروهی که در صدد درک و تبیین آگاهی برآمده‌اند، ناکامی‌های فیلسوفان انگشت‌نما است و علت اصلی این امر مفروضاتی بسیار ریشه‌دار و مشکل‌آفرین درباره این است که آگاهی را چگونه می‌توان و باید مطالعه کرد (Cerbone, 2010, p. 158). به نظر دنت، با توجه به ناکامی‌های فیلسوفان به طور عام و پدیدارشناسان به

طور خاص، لازم است نوعی رویکرد به آگاهی پیشنهاد شود که روایت‌هایی از آن در روان‌شناسی تجربی به کار بسته شده‌اند. پس، «این روش خویشاوندانی نزدیک در فلسفه و روان‌شناسی دارد، چندان جدید نیست و تا حدی شبیه درون‌نگری‌گرایی وونتی^{۱۴}، تا حدی شبیه پدیدارشناسی هوسرلی یا به تعبیر بهتر، شولتسی^{۱۵} است» (Dennett, 1982, p. 159). در حقیقت، روش پدیدارشناختی هوسرلی که مشتمل بر عصاره شکست‌های فیلسوفان در بررسی مسأله آگاهی است، شخصی (سوبژکتیو) است، غیرقابل اعتماد است، اختلاف‌های احتمالی را حل و فصل نمی‌کند و در نتیجه، اجماعی به وجود نمی‌آورد. به اعتقاد دنت، همه این ضعف‌ها از اتخاذ روش درون‌نگرانه و اول‌شخص نشأت می‌گیرند.

به عبارت دیگر، از آنجا که در پدیدارشناسی ناظر به خود فاعل پژوهش و موضوع پژوهش یک چیز است و این فاعل به جای پژوهش کردن درباره حیات ذهنی دیگران، حیات ذهنی خودش را بررسی می‌کند، حاصلی جز خودتنه‌گرایی^{۱۶} روش‌شناختی در پی ندارد (Zahavi, 2007, p. 26)، در حالی که دل‌مشغولی اصلی دنت شناخت جهان مفهومی دیگری از بیرون و از منظر سوم‌شخص است، آن گونه که پدیده‌ها را در علوم طبیعی بررسی می‌کنند. به نظر دنت، استفاده از روش‌شناسی درون‌نگرانه غیرقابل اعتماد یکی از مهم‌ترین اشکال‌ها و ایرادهای پدیدارشناسی هوسرلی است. به اعتقاد دنت، هدف هوسرل از تأسیس پدیدارشناسی

یافتن مبنایی جدید برای کل فلسفه (در حقیقت، برای کل شناخت) بر اساس تکنیک ویژه درون‌نگری بود که در آن، جهان خارج و همه

¹⁶ solipsism

¹⁴ Wundtian introspectionism

¹⁵ Schultzian

هیچ دو فردی واژه‌ها را به نحو یکسان به کار نمی‌برند و هر کس در این رابطه متخصص است. اما عجیب است که می‌بینیم چگونه عمدتاً بحث‌های «آکادمیک» دربارهٔ مشاجرات پدیدارشناختی به صداهای ناهنجار کوبیدن روی میز تنزل پیدا می‌کنند و عملاً اجماعی به دست نمی‌آید. نکتهٔ عجیب‌تر در این باره این است که بر اساس یک سنت فلسفی دیرینه، همهٔ ما دربارهٔ آنچه در زمان نگریستن به درون در پدیدارشناسی خودمان می‌یابیم، اتفاق نظر داریم (Dennett, 1991, p. 66)؛ یعنی حاصل درون‌نگری به عنوان قلمرو امن شناخت باید اجماع و یقینی باشد که اگر همهٔ اختلاف‌ها را در نهایت به آن بازگردانیم، حل و فصل شوند، اما در عمل چنین نیست.

دنت منظر دکارت و تجربه‌گرایان انگلیسی را نیز منظر اول‌شخص و درون‌نگرانه می‌داند (Dennett, 1991, p. 66) و آن را فرض اول‌شخص جمع^{۲۰} می‌نامد. بر اساس این فرض، هر چقدر خود آگاهی امری رازآلود باشد، ما با خیال راحت می‌توانیم دربارهٔ امور آشنای مشترک‌مان، یعنی چیزهایی که در جریان آگاهی‌مان می‌یابیم، با هم صحبت کنیم و جز در موارد استثنایی، خوانندگان همیشه این دسیسه را پذیرفته‌اند (Dennett, 1991, p. 67). آنچه در این منظر مطرح است و بر آن تأکید می‌شود، «خطاناپذیری» و «تصحیح‌ناپذیری» علم ما به امور درونی است. علت این خطاناپذیری دسترسی بی‌واسطهٔ ما به حالات درونی خود ما است و مبنای تصحیح‌ناپذیری، دسترسی منحصر به فرد ما و عدم دسترسی دیگران به این حالات است. اما دنت می‌نویسد:

شاید این آموزهٔ خطاناپذیری [خود] یک خطا باشد، هر چقدر ریشه‌دار باشد. شاید حتی اگر همهٔ

مفاهیم و پیش‌فرض‌های آن بنا بود با یک عمل ویژهٔ ذهن که به /پوخه مشهور است، «در پرائنز قرار بگیرند». نتیجهٔ نهایی حالت جست‌وجوگر ذهن است که در آن، پدیدارشناسان بنا است با متعلقات محض تجربهٔ آگاهانه که *نوئمتا*^{۱۷} نامیده می‌شوند و با تحریف‌ها و تجدید نظرهای معمول نظریه و عمل مخدوش نمی‌شوند، آشنا شوند. مانند سایر کوشش‌ها برای زدودن تفسیر و آشکار کردن امور واقع اساسی آگاهی برای مشاهدهٔ دقیق مانند جنبش امپرسیونیستی^{۱۸} در هنرها و روان‌شناسی‌های درون‌نگرانهٔ وونت، تیچنر^{۱۹} و دیگران، پدیدارشناسی در یافتن روشی واحد و ثابت که همه بتوانند بر سر آن توافق کنند، با شکست مواجه شد (Dennett, 1991, p. 44).

دنت نتیجه می‌گیرد در حقیقت پدیدارشناسان به همان معنایی که جانورشناسان وجود دارند، وجود ندارند و منظور از پدیدارشناسان در اینجا «متخصصان غیرعادی ماهیت اشیایی [است] که در جریان آگاهی شناور هستند» (Dennett 1991, p. 45). به نظر دنت، جانورشناس نمی‌تواند با گردش در باغ وحش و نگاه کردن به این یا آن حیوان کارهای مربوط به جانورشناسی را انجام دهد. بلکه جانورشناسی جدی مستلزم دقتی است که مبتنی بر روش‌های مورد توافق برای توصیف و تحلیل است، به طوری که دانشمندان دیگر بتوانند اطمینان حاصل کنند می‌فهمند این جانورشناس چه می‌گوید و همچنین، بتوانند اعتبار و صدق گفته‌های او را با روش‌هایی که برای همگان قابل استفاده هستند، بیازمایند. این در حالی است که پدیدارشناسی جدی حتی بیش از آنچه در علوم طبیعی انتظار می‌رود، نیازمند روشی واضح و بی‌طرفانه برای توصیف است، زیرا به نظر می‌رسد

¹⁹ Titchener

²⁰ first-person-plural

¹⁷ noemata

¹⁸ Impressionist movement

آن، هر کسی بهترین مرجع و داور حالات ذهنی خویش است. در حالی که به نظر دنت:

شما نه درباره آنچه در درونتان می‌گذرد، بلکه فقط درباره آنچه به نظر می‌رسد در شما رخ می‌دهد، مرجعیت [اظهار نظر] دارید و ما در رابطه با شرح اینکه این امر چگونه به نظر شما می‌رسد، درباره اینکه شما بودن چگونه چیزی است، مرجعیت کامل و آمرانه به شما می‌دهیم. ... برای باور کردن این امر که شما نمی‌توانید چیزی را توصیف کنید، چه دلایلی بهتر از این می‌توانستیم داشته باشیم که (۱) شما آن را توصیف نمی‌کنید و (۲) اعتراف می‌کنید که نمی‌توانید [توصیف کنید]؟ البته ممکن است شما دروغ بگویید، اما ما به شما امتیاز این شک را خواهیم داد (Dennett, 1991, pp. 96-97).

از این رو، دنت برای اجتناب از این نتایج درون‌نگری که در ظاهر افراد را قادر می‌سازند تا بهترین داور امور درونی خود باشند اما در حقیقت چنین نیست، روش پدیدارشناسی ناظر به دیگری را پیشنهاد می‌کند. با این روش می‌توان آنچه را در ذهن دیگری می‌گذرد، با همان بی‌طرفی و عینیت علوم فیزیکی ملاحظه و ارزیابی کرد. به نظر دنت، پژوهش حقیقتاً علمی درباره آگاهی باید بر رویدادهای بالفعل در مغز و مکانیسم‌های غیرشخصی^{۲۱} تمرکز کند. دسترسی به این رویدادها از طریق درون‌نگری امکان‌پذیر نیست، بلکه فقط از منظر سوم‌شخص قابل مطالعه و بررسی است. بنابراین، درون‌نگری باید کنار گذاشته شود و منظر سوم‌شخص جایگزین آن شود که مجال عینیت و بی‌طرفی را می‌دهد. دنت می‌نویسد:

در حقیقت، تصدیق فزاینده این معضل روش‌شناختی بود که به افول درون‌نگری‌گرایی و ظهور رفتارگرایی منجر شد. رفتارگرایان در رابطه

ما اساساً در پدیدارشناسی مان شبیه هم باشیم، برخی از مشاهده‌گران زمانی که می‌کوشند آن را توصیف کنند واقعاً همه را اشتباه بفهمند، اما از آنجا که آن‌ها بسیار مطمئن هستند که درست می‌گویند، تقریباً در برابر اصلاح آسیب‌ناپذیر هستند (به معنایی تحقیرآمیز تصحیح‌ناپذیر هستند). در هر دو صورت، اختلاف نظر پدید می‌آید و با این حال، امکان دیگری وجود دارد که به نظر من به حقیقت نزدیک‌تر است: آنچه ما خودمان را درباره آن فریب می‌دهیم این ایده است که فعالیت درون‌نگری همیشه فقط عبارت است از نگاه کردن و نگرستن. من گمان می‌کنم زمانی که ادعا می‌کنیم الان در حال استفاده از قوای مشاهده‌درونی خودمان هستیم، همیشه عملاً مشغول نظریه‌پردازی فی‌البداهه هستیم و نظریه‌پردازی بسیار ساده‌لوح هستیم، دقیقاً به این علت که چیزهایی بسیار اندک برای «مشاهده» وجود دارند و چیزهای بسیار زیادی وجود دارند که بدون ترس از تناقض درباره آن‌ها اظهار فضل کنیم (Dennett, 1991, pp. 67 - 68)

حاصل حرف دنت این است که اولاً، پدیدارشناسی مبتنی بر درون‌نگری است؛ ثانیاً، ادعای خطاناپذیری و تصحیح‌ناپذیری درون‌نگری خود خطایی بیش نیست، زیرا «آگاهی بسیار بیش از اینکه ما بخواهیم یا بتوانیم درک کنیم دروغ می‌گوید، به این معنا که آنچه را به آن دسترسی می‌دهد تحریف می‌کند، درست مانند یک جفت چشم ناقص که به طور منظم یک صحنه بصری را تحریف می‌کند» (Roy, 2007, p. 10)؛ و ثالثاً، درون‌نگری، برخلاف انتظار، ما را از شر اختلاف نظرهای خلاص نمی‌کند. به علاوه، دنت معتقد است درون‌نگری به نوعی نسبی‌گرایی لاینحل مجال بروز می‌دهد که بر اساس

²¹ subpersonal

روش پدیدارشناسی ناظر به دیگری او چیست و چه تفاوتی با روش پدیدارشناسی ناظر به خود دارد؟

۴- مسأله روش در پدیدارشناسی و پدیدارشناسی ناظر به دیگری

در نگاه اول، بین عزیمت گاه روش پدیدارشناسی ناظر به دیگری دنت و روش پدیدارشناسی هوسرل شباهتی چشمگیر وجود دارد: به این صورت که پدیدارشناسی با اپوخه آغاز می شود که در آن، اعتقاد به واقعیت عالم خارج از جمله وجود فاعل شناسا به عنوان ساکن آن جهان به حالت تعلیق در می آید؛ پدیدارشناسی ناظر به دیگری نیز با تعلیق یا در پراتنز گذاشتن (نه انکار) هر گونه اعتقاد به واقعیت آگاهی و خطاناپذیری احکام در باب آگاهی آغاز می شود. دنت خود به این شباهت اشاره می کند:

شما قضاوت درباره این امر که آیا باورهای فاعل آن طور که در [زمان] بیان شان اظهار شده اند صادق یا حتی مستدل هستند مسکوت می گذارید، اما از سوی دیگر آن ها را مقوم سوبرژکتیویته آن فاعل تلقی می کنید. ... این همتای سوم شخص تصور هوسرل از در پراتنز گذاشتن یا اپوخه است که در آن استنباطها و پیش فرض های معمول تجربه سوبرژکتیو خود شخص، تا آنجا که ممکن است، به تعویق انداخته می شوند تا او به تجربه مرکزی به عنوان امری فارغ از نظریه و بدون اختلال دست یابد (Dennett, 2003, p. 22).

به این ترتیب، اپوخه در پدیدارشناسی و پدیدارشناسی ناظر به دیگری از نظر موضوع تعلیق تفاوت دارند. به نظر دنت، پژوهشگر باید به لحاظ وجودی تا حد امکان رویکردی خنثی و بی طرفانه نسبت به فاعلان خود و صدق و کذب اظهارات آن ها اتخاذ کند: «روش پدیدارشناسی ناظر به دیگری

با اجتناب از گمانه زنی درباره آنچه در ذهن من، شما، او یا آن می گذشته است بسیار دقت می کردند. در حقیقت، آن ها مدافع منظر سوم شخص بودند که در آن فقط امور واقعی که «از بیرون» گردآوری می شوند، داده محسوب می شوند (Dennett, 1991, p. 70).

این در حالی است که در پدیدارشناسی، داده های واقعی که از بیرون گردآوری شده باشند وجود ندارند، زیرا فاعل شناسا و متعلق شناسایی یکی است و به همین علت، دنت آن را پدیدارشناسی شخص منزوی می نامد. در چنین روش یا دانشی نمی توان از بی طرفی سخن گفت و بنابراین، پدیدارشناسی غیرعلمی است، زیرا هیچ شخص دیگری نمی تواند آنچه را واقعاً مورد مطالعه است تأیید یا رد کند. دنت می نویسد:

پدیدارشناسی شخص منزوی که در آن سوژه و آزمایش کننده یک شخص واحد است، خطا است؛ نه به این علت که نمی توانید آن را انجام دهید، بلکه به این سبب که علم نیست مگر اینکه شما مطالعات مقدماتی را که روی خود انجام می دهید به آزمایش های مبتنی بر پدیدارشناختی ناظر به دیگری تبدیل کنید (Dennett, 2003, p. 23).

بنابراین، جهت گیری فلسفی دنت در تضاد با رویکرد پدیدارشناختی است و در حقیقت، او امکان پدیدارشناسی را به عنوان دانش توصیفی منسجمی که متمایز از علوم طبیعی است به این دلیل رد می کند که وجود موضوع آن، یعنی تجربه پدیداری را انکار می کند. در عوض، به نظر او تجربه چیزی نیست جز احکامی که ما درباره آن صادر می کنیم؛ احکامی که دنت می خواهد به شیوه ای صرفاً کارکردی و فیزیکالیستی توصیف کند (Carman, 2005, p. 69). در اینجا باید این مسأله را بررسی کنیم که با وجود اشکال هایی که دنت بر پدیدارشناسی وارد می کند،

اظهارات سوژه‌ها را نه زیر سؤال می‌برد نه به عنوان اموری کاملاً صحیح می‌پذیرد، بلکه نوعی بی‌طرفی بر سازنده و همدلانه اتخاذ می‌کند به امید گردآوردن توصیفی قطعی از جهان طبق [اظهارات] این سوژه‌ها» (Dennett, 1991, p. 83). پدیدارشناسی ناظر به دیگری به تعبیر دقیق خود پدیده‌های آگاهانه را مطالعه نمی‌کند، زیرا در رابطه با این پرسش که آیا چنین پدیده‌هایی وجود دارند یا نه، بی‌طرف است؛ همان‌طور که پدیدارشناس خود اشیای موجود در عالم خارج را بررسی نمی‌کند. در عوض، موضوع پدیدارشناسی گزارش‌های پدیده‌های آگاهانه است، یعنی نسخه‌هایی که آنچه «سوژه‌های ظاهری» درباره تجربه‌های خود اظهار می‌کنند در آن‌ها ثبت و ضبط می‌شود. حتی صداها یا ساطع‌شده این فاعلان ظاهری را هم نمی‌توان همان چیزهایی دانست که آن‌ها بیان می‌کنند، زیرا این امر پیشاپیش جهشی گستاخانه به فراسوی امر داده‌شده است (Cerbone, 2010, p. 160). به تعبیر دنت، حتی خود این نسخه‌ها یا متن‌های تهیه‌شده نیز جزء داده‌های اولیه محسوب نمی‌شوند، زیرا نتیجه فرایند تفسیر هستند و فرایند تفسیر مبتنی است بر مفروضاتی درباره زبانی که به آن سخن گفته می‌شود و نیز مبتنی بر نیت‌های گوینده است (Dennett, 1991, p. 75).

اما صرف نظر از نقطه عزیمت، پدیدارشناسی ناظر به دیگری از نظر موضع معرفت‌شناختی و روشی که برای درک پدیده‌های آگاهانه اتخاذ می‌کند، با پدیدارشناسی تفاوت دارد. پدیدارشناسی ناظر به دیگری با اتخاذ موضع سوم‌شخص در بررسی اوصاف پدیدارشناختی وارد عرصه شناخت علمی می‌شود (Roy, 2007, p. 16). خود دنت در مواضع مختلف تصریح می‌کند هدف او تبیین پدیده‌های ذهنی در چارچوب علوم طبیعی معاصر است. به طور ویژه،

مسأله‌ای که او پیش روی خود می‌گذارد، برساختن نظریه‌ای قانع‌کننده و مکفی درباره آگاهی بر مبنای داده‌هایی است که از منظر علمی سوم‌شخص در دسترس باشند (Gallagher & Zahavi, 2012, p. 19). این در حالی است که هوسرل با رد طبیعت‌گرایی و روش‌های موجودبینانه و جزئی‌نگر علوم طبیعی، مدعی پژوهش درباره ساختارهای ذاتی آگاهی و ذات پدیده‌های آگاهانه است. اما اگر قرار است پدیدارشناسی ناظر به دیگری موفق شود، نخست به روشی واضح و بی‌طرفانه نیاز دارد که به آن امکان دهد داده‌هایی را که قرار است بعداً تبیین شوند، گردآوری کند و نظم و سامان بدهد. این بدان معنا است که یگانه راه دسترسی به قلمرو پدیدارشناختی از طریق مشاهده و تفسیر داده‌های عموماً قابل مشاهده خواهد بود. بر این اساس، متخصص پدیدارشناسی ناظر به دیگری می‌خواهد از بیرون به آگاهی دست پیدا کند. تمرکز او بر حیات ذهنی دیگران است، آن‌گونه که به صورت علنی اظهار می‌شود. به دیگر سخن، وی با سوژه‌ها مصاحبه و اظهارات آن‌ها و دیگر ظهورات رفتاری آن‌ها را ثبت و ضبط می‌کند. سپس، او یافته‌ها را در معرض تفسیر قصدی قرار می‌دهد، یعنی موضع قصدی اتخاذ می‌کند و صداها یا صادرشده را به عنوان افعال گفتاری تفسیر می‌کند که اظهارکننده باورها، امیال و دیگر حالات ذهنی فاعل هستند. اگر ابهاماتی وجود داشته باشند، او همیشه می‌تواند جویای توضیحات بیشتر از سوژه بشود و او از طریق این فرایند در نهایت قادر خواهد بود فهرستی کامل شامل چیزهایی که سوژه (ظاهراً) می‌خواهد درباره تجربه‌های آگاهانه خودش بگوید تشکیل دهد (Dennett, 1991, pp. 76-77; 1982, p. 161). به این ترتیب، پدیدارشناسی ناظر به دیگری

رویکردی به لحاظ وجودی بی‌طرفانه و کمینه‌گرایانه^{۲۲} اتخاذ می‌کند و این بی‌طرفی و کمینه‌گرایی وجودی از مزایا و اشتراکات پدیدارشناسی و پدیدارشناسی ناظر به دیگری است که این امکان را فراهم می‌سازد تا بدون بررسی پرسش‌هایی در رابطه با وجود واقعی موضوع، دربارهٔ ظهورات آن پژوهش کنیم: در پدیدارشناسی، پدیده‌های آگاهانه و در پدیدارشناسی ناظر به دیگری، اظهارات زبانی و رفتاری این پدیده‌ها برای بررسی مسأله آگاهی.

۵- جایگاه آگاهی در پدیدارشناسی ناظر به دیگری

به نظر دنت، جریان آگاهی را به عنوان منظومه‌ای پراکنده از جویبارها بهتر می‌توان درک کرد (Cerbone, 2010, p. 163). او الگوی آگاهی مدنظر خود را «پیش‌نویس‌های چندگانه^{۲۳}» می‌نامد و آن را در تقابل با تماشاخانه دکارتی قرار می‌دهد. بر اساس این الگو، «همهٔ انواع ادراک - در حقیقت همهٔ انواع تفکر یا فعالیت ذهنی - در مغز با فرایندهای چندجهتی موازی تفسیر و شرح و بسط درون‌دادهای حسی همراه می‌شوند» (Dennett, 1991, p. 111). پس، داده‌هایی که وارد سیستم عصبی می‌شوند، پیوسته در معرض ویرایش و بازنگری قرار می‌گیرند. این فرایندهای ویرایشی در زمانی بسیار کوتاه رخ می‌دهند و در خلال آن، افزوده‌ها، ادغام‌ها و اصلاحاتی متعدد ممکن است در محتوا اتفاق بیفتند. ولی ما آنچه را در اندام‌های حسی مختلف مان روی می‌دهد به طور مستقیم تجربه نمی‌کنیم، بلکه فقط حاصل تفسیرها و ویرایش‌هایی را که مغز انجام می‌دهد تجربه می‌کنیم (Dennett, 1991, p. 112). به نظر دنت، زمانی که مشاهده‌ای ویژه توسط بخشی ویژه از مغز انجام می‌شود، محتوای اطلاعاتی، برخلاف الگوی تماشاخانه

دکارتی، لازم نیست برای شناسایی مجدد به یک «استاد مشاهده‌گر» ارسال شود، زیرا «تماشاخانهٔ دکارتی وجود ندارد» (Dennett, 1991, p. 113). دنت معتقد است اگرچه می‌توان زمان و مکان دقیق این محتواهای اطلاعاتی را در مغز مشخص کرد، این به معنای وجود نقطهٔ آغاز آگاهی از این محتواها نیست، زیرا همیشه این پرسش قابل طرح است که آیا هر محتوای ویژه‌ای که این گونه شناسایی می‌شود، در نهایت به عنوان مؤلفه‌ای در تجربهٔ آگاهانه ظاهر می‌شود یا خیر. این تشخیص محتواهای پراکنده از نظر چندگانگی‌اش شبیه جریان روایی است: «در هر لحظه‌ای در زمان پیش‌نویس‌های چندگانهٔ قطعات روایی در مراحل مختلف ویرایش در مکان‌های مختلف در مغز وجود دارند» (Dennett, 1991, p. 113). به اعتقاد دنت، مزیت الگوی پیش‌نویس‌های چندگانه اجتناب از این فرض اشتباه است که باید یک روایت واحد، پیش‌نویس «نهایی» استاندارد، یعنی یک جریان بالفعل آگاهی فاعل وجود داشته باشد، خواه آزمایش‌کننده یا خود سوژه بتواند به آن دست یابد یا نتواند (Dennett, 1991, p. 113).

به علاوه، به نظر دنت، با وجود اینکه هر رویدادی در مغز موقعیت زمانی و مکانی مشخصی دارد، پیش‌فرض مطرح‌کنندهٔ این پرسش که شما دقیقاً چه زمانی از محرک آگاه می‌شوید، این است که یکی از این رویدادها همان آگاه شدن شما از محرک است (Dennett, 1991, p. 169)، اما چنین نیست. اگر بکوشیم لحظهٔ دقیق آگاه شدن را مشخص کنیم، هیچ واقعیت امری وجود ندارد و دکارت که تصور می‌کرد غدهٔ صنوبری محل دقیق آگاه شدن در مغز است، در اشتباه بود. از آنجا که شناخت و کنترل و آگاهی در سراسر مغز پراکنده است، هیچ مکان و لحظه‌ای را

²³ multiple drafts

²² minimalist

نظر رسیدن‌های دیگر، مقدم بر و مستقل از احکام ما نیست، بلکه در عوض فقط حکم ما است درباره آنچه به غلط خلوص و غنای آگاهی پدیداری می‌دانیم که متمایز از همه احکام روان‌شناختی و روان‌شناختی عامیانه درباره آن است (Carman, 2005, p. 72).

دنت علاوه بر انکار تمایز بین آگاهی پدیداری و احکام ما درباره آن، به این نکته هم اشاره می‌کند که درک ما از محتوای ذهن خودمان نه خطاناپذیر است نه تصحیح‌ناپذیر، همان‌طور که احکام ما چنین هستند؛ زیرا از یک سو، گاهی برخی از باورهای ما درباره حالات آگاهانه خودمان قطعاً کاذب هستند و از سوی دیگر، برخی از فرایندهای نفسانی بدون شناخت ما از آنها در ذهن ما رخ می‌دهند (Gallagher & Zahavi, 2012, p. 19). اهمیت این اشاره دنت در این است که ما آنچه را در درون‌مان می‌گذرد و در دسترس دیگران نیست، معمولاً اموری خصوصی، بی‌واسطه و نتیجه بدون امکان خطا تلقی می‌کنیم و قضاوت درباره آن را حق بی‌بدیل خود می‌دانیم. اما به باور دنت، از این امر واقع که مردم معتقد هستند باورهایی دارند، نتیجه نمی‌شود که آن‌ها در حقیقت تجربه‌هایی دارند. به عبارت دیگر، ما به هیچ وجه نباید فرض کنیم هر ویژگی ظاهری یا هر اثره حیات آگاهانه ما به عنوان یک عنصر واقعی تجربه وجود دارد. ما با اتخاذ رویکرد بی‌طرفانه پدیدارشناسی ناظر به دیگری درباره اینکه آیا سوژه ظاهری یک دروغگو است یا زامبی، کامپیوتر یا یک موجود آگاه واقعی، پیش‌داوری نمی‌کنیم. بنابراین، «پدیدارشناسی ناظر به دیگری نمی‌تواند بین زامبی‌ها و انسان‌های آگاه واقعی تمایز بگذارد و بنابراین، ادعا نمی‌کند مسأله زامبی را حل می‌کند یا آن را نادیده می‌گیرد» (Dennett, 1991, p. 95). به تعبیر دقیق‌تر، از آنجا که پدیدارشناسی ناظر به دیگری نحوه تفسیر کردن رفتار است و از آنجا که

نمی‌توان به عنوان مکان و لحظه دقیق وقوع رویداد آگاهی مشخص کرد (Dennett, 1991, p. 169). غده صنوبری دکارتی علاوه بر اینکه ملاک تعیین زمان و مکان دقیق آگاهی بود، معیار تعیین مرز بین حالات آگاهانه و غیرآگاهانه نیز بود. اما به نظر دنت، هیچ «نرده گردان» یا «گلوگاهی» وجود ندارد که مرز بین حالات آگاهانه و غیرآگاهانه را مشخص کند:

غده صنوبری نه فقط نوعی دستگاه فکس برای نفس نیست، بلکه دفتر ریاست جمهوری مغز هم نیست و هیچ یک از قسمت‌های مغز چنین نیست. مغز مرکز فرماندهی، مکان مشاهده‌گر نهایی، است اما هیچ دلیلی برای باور داشتن این امر وجود ندارد که یک مرکز فرماندهی عمیق‌تر، خلوت‌گویی، وجود دارد که ورود به آن شرط لازم و کافی تجربه آگاهانه باشد. کوتاه سخن اینکه هیچ مشاهده‌گری در درون مغز وجود ندارد (Dennett, 1991, p. 106).

به علاوه، بر اساس الگوی پیش‌نویس‌های چندگانه، «هیچ واقعیت تجربه آگاهانه مستقل از تأثیرات ابزارهای متعدد محتوا بر عمل بعدی وجود ندارد» (Dennett, 1991, p. 132). به این ترتیب، دنت مرز بین رویدادهای آگاهی یا آگاهی پدیداری و حالات شناختی متعدد مرتبه بالاتر متناظر با آن‌ها را کم‌رنگ می‌کند. به عبارت دیگر، هیچ تفاوتی بین اینکه اشیاء چگونه به نظر ما می‌رسند و اینکه ما چگونه فکر می‌کنیم که آن‌ها به نظر می‌رسند، وجود ندارد؛ یعنی بین پدیدار شدن اشیاء بر ما و محتوای احکام ما درباره آن‌ها تمایزی نیست. با وجود این، به نظر ما می‌رسد که گویی تفاوتی هست بین آنچه ما به نظر رسیدن‌های واقعی (آگاهی پدیداری) می‌نامیم و به نظر رسیدن‌های صرفاً ظاهری (احکام)، اما خود این به نظر رسیدن یک به نظر رسیدن واقعی‌تر از به

زامبی‌های (فلسفی) بنا به فرض، شبیه افراد آگاه واقعی رفتار می‌کنند، تا آنجا که به پدیدارشناسی ناظر به دیگری مربوط می‌شود، هیچ تفاوتی بین زامبی‌ها و افراد آگاه واقعی وجود ندارد (Dennett 1991, p. 95).

۶- نقد و بررسی آرای دنت و مخالفان او

همچنان که بیان شد، اشکال اساسی دنت بر پدیدارشناسی این است که مبتنی بر درون‌نگری است و درون‌نگری بیش از آنکه به مشاهده همگانی وابسته باشد، به گمانه‌زنی، نظریه‌پردازی اشتباه و حتی درددل مجال بروز می‌دهد و به همین علت، توافق و اجماعی را به وجود نمی‌آورد و نتیجه چنین رویکردی شکاکیت، نسبی‌گرایی و خودتنهاگرایی است. این در حالی است که یگانه روش مناسب و قابل اجماع پژوهش درباره آگاهی باید از منظر سوم‌شخص بر فرایندهایی که در مغز جریان دارند و از راه درون‌نگری و از دیدگاه اول‌شخص در دسترس نیستند، تمرکز کند. در اینجا لازم است اولاً، این مسأله را بررسی کنیم که آیا می‌توان با نشان دادن عدم ابتدای پدیدارشناسی بر دورنگری و تفکیک دورنگری از روش پدیدارشناختی هوسرل به انتقاد دنت پاسخ داد؛ و ثانیاً، درباره نسبت رویکرد اول‌شخص با رویکرد سوم‌شخص از دیدگاه دنت و پدیدارشناسان پژوهش کنیم؛ و ثالثاً، مسأله عدم اجماع در پدیدارشناسی را ارزیابی کنیم.

الف) ابتدا یا عدم ابتدای پدیدارشناسی هوسرل بر درون‌نگری

پیش از این، نظر خود هوسرل را در این باره شرح دادیم و دیدیم او خود مخالف این ادعا است که

پدیدارشناسی نوعی درون‌نگری یا مبتنی بر آن است. دان زهوی^{۲۴}، از مفسران و مدافعان پدیدارشناسی هوسرل، برای پاسخ دادن به ایراد دنت، به شعار مشهور پدیدارشناسان، یعنی «به خود اشیاء بازگردید» و به برخی از مضامین پژوهش‌های منطقی هوسرل اشاره می‌کند و می‌پرسد این کتاب حاوی چه نوع تحلیل‌هایی است؟ پاسخ وی این است که هوسرل در پژوهش‌های منطقی موضوعاتی مانند رد روان‌شناسی‌گرایی و در نتیجه، دفاع از تقلیل‌ناپذیری منطقی به روان‌شناسی، ایده آل بودن معنا، تحلیل بازنمایی‌هایی تصویری، نظریه نسبت کل و جزء و تبیین قصدیت را مدنظر قرار می‌دهد. سپس، زهوی می‌پرسد آیا هوسرل این موضوعات را با روش درون‌نگری مدنظر قرار می‌دهد؟ و آیا این کتاب اثری در حوزه روان‌شناسی درون‌نگرانه است؟ پاسخ زهوی این است که پاسخ هر کسی که با مضامین این کتاب آشنا باشد، منفی است (Zahavi, 2007, pp. 27-28). در نهایت، به نظر وی، تلقی دنت از پدیدارشناسی را نمی‌توان کامل و جامع دانست، زیرا عمدتاً مبتنی بر اظهارنظرهای پراکنده و ناشی از عدم آشنایی عمیق او با پدیدارشناسی هوسرل است.

مفسرانی دیگر مانند تامسون^{۲۵}، وارلا^{۲۶} و پسوا^{۲۷} که در عرصه جدید عصب‌پدیدارشناسی^{۲۸} فعالیت می‌کنند و در صدد طبیعی کردن پدیدارشناسی هستند نیز باور دارند پدیدارشناسی به هیچ وجه مبتنی بر درون‌نگری نیست و تقلیل پدیدارشناختی را نباید با درون‌نگری خلط کرد (Bayne, 2004, p. 351). اما ملاک تمایز این دو چیست؟ پاسخ‌هایی مختلف به این پرسش داده شده است. برای مثال، گفته شده است پدیدارشناسی به معنای هوسرلی دانشی است که از

²⁷ Pessoa

²⁸ neurophenomenology

²⁴ Dan Zahavi

²⁵ Thompson

²⁶ Varela

شده است؛ کسی که ممکن است اکنون به سبب نحوه‌ای که این مفهوم جایگزین مفهوم مشکوک اما مخفیانه محبوب ذات شده است، تأسف بخورد» (Dennett, 1991, p. 381, footnote 2). یا او در جای دیگر می‌نویسد:

فیلسوفان مطلق‌گرا یا ذات‌گرا به مرزها، آستانه‌ها، «ذوات» و معیارهای مشخص [و دقیق] علاقه‌مند هستند. به نظر مطلق‌گرا، در واقع باید یک پستاندار آغازین، یک موجود زندهٔ آغازین، نخستین لحظهٔ آگاهی، یک اولین فاعل اخلاقی موجود بوده باشد؛ ... در مقابل این طرز تفکر، نوعی ضد ذات‌گرایی است که با موارد بینابینی و فقدان مرزهای قاطع جداکننده راحت‌تر است. از آنجا که خودها و ذهن‌ها و حتی خود آگاهی محصولات زیستی هستند (نه عناصری که در جدول متناوب شیمی یافت می‌شوند)، ما باید انتظار داشته باشیم انتقال‌های بین آن‌ها و پدیده‌های غیر آن‌ها تدریجی، ستیزه‌جویانه و غیرمنصفانه باشند (Dennett, 1991, p. 421).

در مقابل، دنت معتقد است ما هیچ نیازی به «ذوات» یا «معیارها» برای حفظ معنای واژه‌های خود نداریم. نکتهٔ مهم این است که بسیاری از افرادی که به راحتی حاضر هستند این رویکرد تکاملی و عمل‌گرایانه را در رابطه با پدیده‌هایی مانند شب و روز، زنده و غیرزنده، پستاندار و پیش از پستاندار اتخاذ کنند، زمانی که از آن‌ها خواسته می‌شود همین رویکرد را دربارهٔ داشتن یا نداشتن یک خود یا ذهن نیز اتخاذ کنند، دچار اضطراب می‌شوند. آن‌ها فکر می‌کنند در اینجا باید با نگاه «همه یا هیچ» به موضوع بنگرند (Dennett, 1991, pp. 421-422).

طریق توصیف و تحلیل اول‌شخص داده‌های پدیدارشناختی را به طور دقیق تعیین می‌کند و این داده‌ها اموری تلقی می‌شوند که ما واقعاً از آن‌ها آگاه هستیم، نه اموری که صرفاً باور داریم از آن‌ها آگاه هستیم (Roy et al. 1999, pp. 18-19). اما به این وجه تمایز این ایراد گرفته شده است که هدف درون‌نگری هم توصیف آن چیزی است که ما واقعاً به آن باور داریم. ملاک دیگری که برای تمایز تقلیل پدیدارشناختی از درون‌نگری پیشنهاد شده است این است که در تقلیل پدیدارشناختی مهارتی نهفته است که در پرانتز گذاشتن نامیده می‌شود، زیرا به معنای مسکوت گذاشتن یا تعلیق باورها و تبیین‌های زودگذر ما است؛ در حالی که در درون‌نگری تعلیق باورها انجام نمی‌شود. اما از همهٔ این‌ها مهم‌تر، ملاک ذات‌گرایی است که تقریباً مورد توافق است. به این ترتیب، پدیدارشناس با ذات سروکار دارد که مفهوم ملازم آن «ضرورت» است. پس، هدف تحلیل پدیدارشناختی دست یافتن به ذوات حقایق ضروری است، در حالی که در درون‌نگری ادعای حقایق ضروری مطرح نمی‌شود. درون‌نگری ساختارهای ضروری و ذاتی آگاهی را آشکار نمی‌کند، اما پدیدارشناسی چنین هدف و ادعایی دارد (Bayne, 2004, p. 352).

حال اگر این ملاک ضرورت ذاتی را به طبیعت‌گرایانی مانند دنت عرضه کنیم، آن‌ها چه پاسخی خواهند داشت؟ در اندیشهٔ دنت که متأثر از نظریهٔ تکامل داروین است، مفهوم ذات جای خود را به مفاهیم طبیعی می‌دهد. برای مثال، او می‌نویسد: «فیلسوفان به تازگی به مفهوم انواع طبیعی علاقه‌مند شده‌اند که توسط کواین^{۲۹} (۱۹۶۹) در فلسفه احیا

پدیدارشناسی ناظر به دیگری بسیار بر آن تأکید می‌کند. پدیدارشناسی اعم از اینکه نوعی درون‌نگری یا مبتنی بر آن باشد یا نباشد، در اینکه علم اول‌شخص آگاهی است شکی نیست. حال پرسش این است که آیا این دو منظر در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند یا نسبت بین آن‌ها از نوع ابتدای یکی بر دیگری است و در نتیجه، مکمل همدیگر هستند. پاسخ این پرسش از منظر پدیدارشناختی و طبیعت‌گرایانه متفاوت است. از منظر پدیدارشناختی، چنین تقابلی پذیرفتنی نیست و این دو قابل جایگزینی نیستند. برای مثال، مرلو-پونتی^{۳۰} در *پدیدارشناسی ادراک* تمرکز یک سویه علم را بر آنچه از منظر سوم‌شخص در دسترس است مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌نویسد:

همه شناخت من از جهان، حتی شناخت علمی، از منظر ویژه خود من به دست می‌آید یا از تجربه جهان که بدون آن نمادهای علم بی‌معنا هستند. کل دنیای علم مبتنی بر جهان است، آن‌طور که مستقیماً تجربه می‌شود. ... منظرهای علمی که طبق آن‌ها وجود من لحظه‌ای از وجود جهان است، همواره هم خام هستند هم غیرصادقانه، زیرا بی‌آنکه صراحتاً بیان کنند، دیدگاه دیگر، یعنی دیدگاه آگاهی را مسلم فرض می‌کنند که از طریق آن، از آغاز جهان در پیرامون من شکل می‌گیرد و برای من به وجود می‌آید (Merleau-Ponty, 2002, p. ix).

بنابراین، رویه علمی و سوم‌شخص پیوسته تجربه اول‌شخص و پیش‌اعلمی دانشمند از جهان را پیش فرض قرار می‌دهد. همچنین، به همین دلیل است که تقابل تبیین‌های اول‌شخص در برابر سوم‌شخص به ویژه در مطالعه آگاهی گمراه‌کننده است. این امر باعث می‌شود فراموش کنیم تبیین‌های عینی سوم‌شخص

به این ترتیب، دنت مخالف هر گونه رویکرد ذات‌گرایانه به طور عام و در بررسی مسأله آگاهی به طور خاص است. با توجه به این امر، ملاک تفکیک پدیدارشناسی از درون‌نگری برای او بی‌وجه است و اصولاً امکان پدیدارشناسی به سبک هوسرلی منتفی است و استناد به تصریحات خود هوسرل و شعار «به خود اشیاء بازگردید» و نیز به برخی از موضوعات مطرح‌شده در آثار او برای رد این ادعای دنت که «پدیدارشناسی نوعی درون‌نگری است» کارایی ندارند. اصولاً تصور دنت و هوسرل از «آگاهی» و هدف این دو از بررسی آن متفاوت است. به نظر دنت، آگاهی، برخلاف تصور رایج، ویژگی‌های پدیداری اول‌شخص را ندارد و به همین دلیل، چیزی به عنوان پدیدارشناسی بالفعل وجود ندارد (Dennett, 1991, p. 365)؛ در نتیجه، «علم اول‌شخص آگاهی دانشی است بدون روش، بدون داده‌ها، بدون نتایج، بدون آینده، بدون امید و همچنان یک توهم خواهد بود» (Dennett, 2018, p. 467). همچنان که دنت تصریح می‌کند: «به نظر می‌رسد پدیدارشناسی وجود دارد. این واقعیتی است که پدیدارشناسی ناظر به دیگری مشتاقانه تصدیق می‌کند، اما از این واقعیت انکارناپذیر و مورد تصدیق همگان نتیجه نمی‌شود پدیدارشناسی واقعاً وجود دارد. اصل مسأله همین است» (Dennett, 1991, p. 366).

ب) تقابل یا عدم تقابل رویکردهای اول‌شخص و سوم‌شخص

مسأله دیگر تقابل رویکردهای اول‌شخص و سوم‌شخص است که دنت، همچنان که بیان شد، برای تمایز نهادن بین پدیدارشناسی ناظر به خود و

³⁰ Merleau-Ponty

فکر می‌کنم ما می‌توانیم پدیدارشناسی فرد منزوی را در همه آشکالاش کنار بگذاریم» (Dennett, 2003, p. 24)؛ زیرا ما داده‌های اول شخص را که عبارت‌اند از اظهارات سوژه درباره تجربه‌های خودش، نیز از منظر سوم‌شخص درک و تفسیر می‌کنیم. دنت با توسل به موضع قصدی قائل است به اینکه ما حالت‌های قصدی را به دیگران نسبت می‌دهیم که بر اساس فرضی درباره عقلانیت آن افراد معنی دارند و این امر به این وسیله راه را برای شرحی کامل درباره ذهن هموار می‌کند که عزیمت‌گاه آن نه دسترسی اول‌شخص به حالات ذهنی، بلکه شیوه‌ای است که به واسطه آن حالات را از منظر سوم‌شخص می‌شناسیم. این امر باعث تضعیف این ادعای رایج می‌شود که هر شرح قانع‌کننده‌ای از ذهن در اصل باید مبتنی بر دسترسی اول‌شخص و حتی شاید صرفاً مبتنی بر منظر اول‌شخص باشد. در مقابل، ما ذهن را با توسل به انتساب حالات ذهنی بر پایه رفتار و موقعیت درک می‌کنیم (Rosenthal, 2018, p. 136). بنابراین، «روش‌شناسی سوم شخص راهی مطمئن است برای جدی گرفتن دیدگاه اول‌شخص، آن گونه که می‌توان آن را جدی گرفت» (Dennett, 2003, p. 19).

دنت در پاسخ به این انتقاد که داده‌های اول‌شخص را نمی‌توان به طور کامل برحسب داده‌های سوم‌شخص درباره فرایندهای مغزی شرح داد و در نتیجه، داده‌های اول‌شخص به داده‌های سوم‌شخص فروکاستنی نیستند، می‌گوید پدیدارشناسی ناظر به دیگری نوعی روش‌شناسی اول‌شخص نیست و حتی مستقیماً درباره فرایندهای مغزی هم نیست، بلکه تبیینی عینی و مستدل بر اساس الگوی قابل تشخیص در رفتار سوژه‌ها از جمله رفتار ارتباطی و تولید متن

توسط اجتماعی از سوژه‌های آگاه انجام و تولید می‌شوند. هیچ منظر سوم‌شخص خالصی وجود ندارد، درست همان طور که هیچ نگاه از ناکجایی وجود ندارد (Gallagher & Zahavi, 2012, pp. 20-21). یا همان طور که جک و روپستورف^{۳۱} گفته‌اند، از «لحظه‌ای که ما یک پارادایم تجربی را تصور می‌کنیم، از آزمون و اصلاح تا تفسیر نتایج، ما توسط آگاهی از تجربه‌های خودمان هدایت می‌شویم و تجربه‌هایی که به دیگران نسبت می‌دهیم به واسطه خودمان فهمیده می‌شوند» (Jack & Roepstorff, 2002, p. 333). پس، موضع قصدی خود دانشمندان که برای تفسیر گزارش‌های سوژه لازم است، خود چیزی نیست که تحت کنترل علمی قرار بگیرد؛ با این حال مستقیم یا غیرمستقیم آلوده به منظر اول‌شخص است (Gallagher & Zahavi, 2012, p. 20). بنابراین، حرف پدیدارشناسان این است که منظر سوم‌شخص، نه در مقابل منظر اول‌شخص، بلکه مبتنی بر آن است و این دو مکمل یکدیگر هستند.

اما به نظر دنت، منظر اول‌شخص که با تک‌گویی دکارت در تأملات آغاز شد و با تجربه‌گرایان انگلیسی ادامه یافت، اگر با معضلاتی از جمله اختلاف نظر و تعارض مواجه نمی‌شد، قابل قبول بود، به ویژه اینکه ادعای خطاناپذیری و تصحیح‌ناپذیری نیز ملازم با آن مطرح می‌شود (Dennett, 1991, p. 67). دنت در مقاله «چه کسی در جایگاه اول است؟»، درباره نسبت منظر اول‌شخص و سوم‌شخص به دیدگاهی قائل است که نقطه مقابل نظر پدیدارشناسان است و می‌گوید پژوهش‌های اول‌شخص خودشان نوعی ویژه از پژوهش‌های سوم‌شخص هستند که از توانایی سوژه برای ارتباط کلامی بهره می‌گیرند. «بنابراین، من

³¹ Jack & Roepstorff

روش درون‌نگری و رویکرد اول‌شخص است: «پدیدارشناسی در یافتن روشی واحد و ثابت که همه بتوانند بر سر آن توافق کنند، با شکست مواجه شد» (Dennett, 1991, p. 44). نتیجه این امر نوعی شکاکیت و نسبی‌گرایی است. پاسخ‌هایی مختلف به این ایراد دنت داده شده است که برخی به مصادیق مورد توافق میان پدیدارشناسان اشاره می‌کنند و برخی به ناکامی پدیدارشناسی ناظر به دیگری دنت در ایجاد اجماع:

نه فقط پدیدارشناسی ناظر به دیگری او از عهده ایجاد اجماع عام بر نیامده است، بلکه همچنین به نظر می‌رسد اختلاف نظر بسیار زیادی درباره اینکه این روش واقعاً عبارت از چیست، وجود دارد و به همین دلیل، دنت مکرراً باید آنچه را وی سوءتفسیرهای متعدد می‌دانسته است، دفع کند (Zahavi, 2007, p. 37).

برخی نیز به متناقض بودن اشکال دنت اشاره می‌کنند و می‌گویند ادعای دنت مبنی بر اینکه پدیدارشناسی هوسرل موضع یک فرد منزوی است که نمی‌تواند اجماعی را به وجود بیاورد، ناقص خودش است؛ زیرا اینکه «اجماعی وجود ندارد» به این معنی است که بحث و مناقشه‌ای در جریان است و عده‌ای مشغول کار هستند تا توافقی حاصل شود. اگر انزوایی در کار بود، بحث و مناقشه‌ای هم وجود نداشت. دنت همین مشاجره‌ها را نشانه عدم اتفاق نظر می‌داند. این در حالی است که اختلاف نظر در همه دانش‌ها وجود دارد و نشانه پویایی دانش است (Okafor, 2012, p. 10).

شکی نیست که همه پدیدارشناسان بزرگ بر سر مواردی مانند مخالفت با درون‌نگری به عنوان روش پدیدارشناسی، مخالفت با تقلیل‌گرایی، تأکید بر توصیف به جای تبیین و تمرکز بر تجربه زیسته اتفاق نظر دارند. اما برشمردن این موارد و شرح علل پیدایش اختلاف نظرها به معنای نقض انتقاد دنت

آن‌ها است و به معنای دقیق کلمه، درباره استعدادهای مرتبه بالاتر هم شناختی و هم عاطفی است که ما را متقاعد می‌کنند انسان‌های شبیه ما آگاه هستند (Dennett, 2005, p. 149). به عبارت دیگر، پدیدارشناسی ناظر به دیگری روایتی از رفتارگرایی است که موضوع آن نه ساختارهای ذاتی آگاهی است (برخلاف پدیدارشناسی) و نه حالات گذرای ذهنی (برخلاف روان‌شناسی درون‌نگرانه) و نه حتی فعل و انفعالات مغزی (برخلاف عصب‌شناسی)، بلکه کار آن تفسیر اظهارات و رفتارهای قابل مشاهده سوژه‌ها است، صرف نظر از اینکه ماهیت علت درونی این اظهارات و رفتارها چیست.

همچنان که ملاحظه می‌شود، پدیدارشناس خواستار این است که لایه پساپشت تجربه علمی را آشکار کند. خواه این لایه آغازین ساختارهای ذاتی آگاهی باشد یا مواجهه دست اول ما با محیط پیرامون و تجربه علمی که در طبیعت‌گرایی اولویت دارد، صرفاً اشتقاقی از آن است و بدون در نظر گرفتن این امر اولیه زیربنایی، درک ما از ماهیت تجربه علمی ناقص خواهد بود. در حالی که طبیعت‌گرایی پراگماتیستی در همه اشکالش نه فقط لایه آغازین تجربه مورد ادعای پدیدارشناسان را بی‌فایده می‌داند، بلکه حتی همان‌طور که بیان شد، دنت تجربه اول شخص را بدون اینکه انکار کند برحسب تجربه سوم‌شخص قابل فهم می‌داند، این اختلاف نظر بر می‌گردد به اختلافی بنیادی درباره نحوه ورود به بحث ماهیت فهم و میزان اهمیت مسأله اجماع.

پ) اجماع یا عدم اجماع

همچنان که گفته شد، یکی از اشکال‌های مهم دنت بر پدیدارشناسی عدم امکان اجماع و توافق در رابطه با ادعاهای پدیدارشناختی است که نتیجه اتخاذ

رابطه با ذات مشترک بین فاعلان انسانی و ترسیم مرزی قاطع بین انواع طبیعی و در حقیقت نوعی ذات‌گرایی است که همچنان که گفته شد، مورد قبول دنت نیست. در نتیجه، با الگویی از علم که دنت در ذهن دارد، نه فقط حصول اجماع در پدیدارشناسی هوسرل قابل انتظار نیست، بلکه این نوع پدیدارشناسی واجد شرایط «علم» هم نیست. این در حالی است که پدیدارشناسی ناظر به دیگری با الگوی پیش‌نویس‌های چندگانه، هرچند تا کنون اجماعی را به وجود نیاورده است، دست‌کم درباره برخی از باورهای بنیادی که به صورت همگانی قابل آزمون هستند می‌تواند در مسأله آگاهی مدعی اجماع شود. اما بحث درباره اینکه خود این الگو چه ایرادهایی دارد و چه انتقادهایی بر آن وارد شده اند و چرا هنوز اجماعی را به وجود نیاورده است، مجال دیگری می‌طلبد.

۷- نتیجه‌گیری

پدیدارشناسی ناظر به دیگری نقدی است از منظر طبیعت‌گرایانه که اولویت را به دیدگاه سوم‌شخص می‌دهد، بر پدیدارشناسی آگاهی هوسرل که پدیدارشناسی ناظر به خود نامیده می‌شود. دنت پدیدارشناسی ناظر به خود را بر این مبنا که مبتنی بر درون‌نگری و رویکرد اول‌شخص است و امکان ارزیابی یافته‌های آن از منظری بی‌طرفانه و در نتیجه، حل و فصل اختلاف‌ها و رسیدن اجماع در آن وجود ندارد، مورد انتقاد قرار می‌دهد و به‌جای آن، پدیدارشناسی ناظر به دیگری را پیشنهاد می‌کند. بر اساس پدیدارشناسی ناظر به دیگری، یگانه روش مناسب و قابل اجماع درباره آگاهی باید از منظر سوم‌شخص بر فرایندهایی که در مغز جریان دارند و از راه درون‌نگری و از دیدگاه اول‌شخص در دسترس نیستند، تمرکز کند. به همین دلیل، دنت الگویی

نیست؛ زیرا اولاً، اختلاف نظرهای میان پدیدارشناسان به مراتب بیش از اتفاق نظرهای آن‌ها هستند؛ ثانیاً، حرف دنت صرفاً وجود تفاوت بین میزان آرای مورد اتفاق و اختلاف نیست، بلکه اصل مطلب این است که علی‌الاصول هیچ راهی برای رفع این اختلاف نظرها وجود ندارد مگر اینکه داده‌های اول‌شخص را با اتخاذ رویکرد سوم‌شخص درک کنیم؛ و ثانیاً، اختلاف نظر زمانی نشانه پویایی و عامل پیشرفت در علم است که درباره اموری باشد که مسائل مهم و تأثیرگذار در علم تلقی شوند و در چارچوب روشی مورد توافق بتوان آن را حل و فصل کرد و اعمال این روش برای همگان امکان‌پذیر باشد. این در حالی است که با نگاهی اجمالی به سیر تاریخی پدیدارشناسی، مشخص می‌شود جز موارد استثنایی عمدتاً سلبی و بسیار کلی، اختلاف‌های بسیاری میان پدیدارشناسان هم در رابطه با عزیمت‌گاه و مسائل اصلی وجود دارند و هم در رابطه با جزئیات روش بررسی این مسائل. بنابراین، اگر اختلاف‌ها به گونه‌ای باشند که هیچ امید و امکانی برای حل و فصل آن‌ها وجود نداشته باشد، این امر نه فقط نشانه پویایی در علم نیست، بلکه حاکی از ایرادی اساسی در مبانی، مسائل یا روش آن علم است. حتی اگر پدیدارشناسی را به پدیدارشناسی آگاهی هوسرل محدود کنیم، همچنان که بر اساس انتقادهای دنت چنین به نظر می‌رسد، و عزیمت‌گاه و مسأله اصلی آن را آگاهی بدانیم، باز هم به علت اتخاذ رویکرد اول‌شخص که به باور دنت لزوماً درون‌نگرانه است، نه روشی برای گردآوری داده‌ها وجود دارد نه مدلی برای تبیین آن‌ها و نه امکانی برای فیصله دادن به اختلاف‌ها. در اینجا، پیش‌فرض متافیزیکی وحدت و اشتراک ساختار آگاهی فاعلان شناسایی نیز که نوعی از اجماع را دست‌کم علی‌الاصول دست‌یافتنی می‌داند، به کار طبیعت‌گرایان داروینی مانند دنت نمی‌آید؛ زیرا این پیش‌فرض خود مبتنی بر پیش‌فرضی دیگر در

- Cerbone, D. R. (2012). Phenomenological Method: Reflection, Introspection, and Skepticism (D. Zahavi, Ed.). In *The Oxford Handbook of Contemporary Phenomenology*. Oxford: Oxford University Press, pp. 7-24.
- Dennett, D. C. (1982). How to Study Human Consciousness Empirically, or Nothing Comes to Mind. *Synthese*, 53(2), 159 – 180. <https://link.springer.com/article/10.1007/BF00484895>
- Dennett, D. C. (1991). *Consciousness Explained*. New York: Back Bay books.
- Dennett, D. C. (2003). Who's on First? Heterophenomenology Explained. *Journal of Consciousness Studies*, 10 (9-10), 19-30. <https://www.ingentaconnect.com/contenton/imp/jcs/2003/00000010/f0020009/art00003>
- Dennett, D. C. (2005). *Sweet Dreams: philosophical obstacles to a science of consciousness*. Cambridge: Massachusetts: The MIT Press.
- Dennett, D. C. (2018). The Fantasy of First-Person Science (Sh. Wuppuluri & F. A. Doria, Eds.). In *The Map and the Territory: Exploring the Foundations of Science, Thought and Reality*. Springer, pp. 455-473. https://doi.org/10.1007/978-3-319-72478-2_26
- Drummond, J. J. (2007). *Historical Dictionary of Husserl's Philosophy*. Scarecrow Press.
- Gallagher, Sh., & Zahavi, D. (2012). *The Phenomenological Mind* (Second Edition). London and New York: Routledge.
- Husserl, E. (1980). *Ideas penetrating to a Pure Phenomenology and to a Phenomenological Philosophy* (T. E. Klein & W. E. Pohl, Trans; Third Book). The Hague: Martinus Nijhoff Publishers.
- Husserl, E. (1998). *Ideas penetrating to a Pure Phenomenology and Phenomenological Philosophy* (F. Kersten, Trans; First Book). Dordrecht: Kluwer Academic Publishers.
- Jack, A. I., & Roepstorff, A. (2002). Introspection and cognitive brain mapping: From stimulus– response to script–report. *Trends in Cognitive Sciences*, 6(8), 333-339.
- Merleau-Ponty, M. (2002). *Phenomenology of Perception* (C. Smith, Trans.). London and New York: Routledge & Kegan Paul.

پیش‌نویس‌های چندگانه را در تقابل با تماشاخانه دکارتی برای بررسی آگاهی پیشنهاد می‌کند که طبق آن، همه انواع ادراک و تفکر و فعالیت ذهنی در مغز با فرایندهای چندجهتی موازی تفسیر و شرح و بسط درون‌دادهای حسی همراه می‌شوند. بنابراین، دنت مخالف هر گونه رویکرد ذات‌گرایانه در بررسی مسأله آگاهی است و در نتیجه، هیچ ملاکی برای تفکیک پدیدارشناسی از درون‌نگری وجود ندارد و امکان پدیدارشناسی به سبک هوسرلی به عنوان یک علم علی‌الاصول منتفی است. در بحث نسبت رویکرد اول‌شخص و سوم‌شخص نیز، دنت، برخلاف پدیدارشناسان، تأکید می‌کند ما داده‌های اول‌شخص را که عبارت‌اند از اظهارات سوژه درباره تجربه‌های خودش، از منظر سوم‌شخص درک و تفسیر می‌کنیم. او با توسل به موضع قصدی می‌گوید ما قصدیتی را به دیگران نسبت می‌دهیم که بر اساس فرض عقلانیت آن‌ها معنی دارد و این امر راه را برای شرحی کامل درباره ذهن هموار می‌کند که عزیمت‌گاه آن نه دسترسی اول‌شخص به حالات ذهنی، بلکه شیوه‌ای است که به واسطه آن آن حالات را از منظر سوم شخص می‌شناسیم. به این ترتیب، منظری به نام منظر اول‌شخص به عنوان منظری مستقل و معرفت‌بخش درباره پدیده‌های ذهنی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

References

- Bayne, T. (2004). Closing the gap? Some questions for neurophenomenology. *Phenomenology and the Cognitive Sciences*, 3(3), 349-364. <https://doi.org/10.1023/B:PHEN.0000048934.34397.ca>
- Carman, T. (2005). On the Inescapability of Phenomenology (D. W. Smith & A. L. Thomasson, Eds.). In *Phenomenology and Philosophy of Mind*. Oxford: Clarendon Press, pp. 67-89.
- Cerbone, D. R. (2010). *Understanding Phenomenology*. Durham: Acumen.

- Phenomenology and the Cognitive Sciences*, 6(1-2), 1-20. <https://link.springer.com/article/10.1007/s11097-006-9030-2>
- Roy, J. M., Petitot, J., Pachoud, B., & Varela, F. J. (1999). Beyond the Gap: An Introduction to Naturalizing Phenomenology (J. M. Roy, J. Petitot, B. Pachoud & F. J. Varela, Eds.). In *Naturalizing Phenomenology*. Stanford: Stanford University Press, pp. 1-80.
- Zahavi, D. (2007). Killing the straw man: Dennett and phenomenology. *Phenomenology and the Cognitive Sciences*, 6(1), 21-43. <https://doi.org/10.1007/s11097-006-9038-7>
- Moran, D. (2000). *Introduction to Phenomenology*. London and New York: Routledge.
- Okafor, H. (2012). *Dennett's Criticism of Traditional Phenomenology and the Challenges posed by his Heterophenomenology*. <https://ku-dk.academia.edu/IkukuAmaNonya>
- Rosenthal, D. (2018). Seeming to Seem (B. Huebner, Ed.). In *The Philosophy of Daniel Dennett*. Oxford: Oxford University Press, pp. 133-164.
- Roy, J. M. (2007). Heterophenomenology and phenomenological skepticism.

